



Review and Analysis of *Dae Jan Napoleon's* Novel From the Point Of View of Grotesque Elements and Themes

Manoochehr Joukar^{✉ 1} | Manoucher Tashakori² | Masoumeh Delfan³

1. Corresponding author , Associate Professor of Persian Language and Literature, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran.. E-mail: gol.joukar@gmail.com
2. Associate Professor of Persian Language and Literature, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran. E-mail: tashakori_m@yahoo.com
3. Ph.D Conditate of Persian Language and Literature, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran. E-mail: delfan.19665@yahoo.com

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received 24 October 2023

Received in revised form 11 August 2023

Accepted 03September 2024

Published online 08 September 2024

Keywords:

Grotesque, grotesque elements,, Dae Jan Napoleon's, novel.

ABSTRACT

Grotesque is a pseudo-species in which the author or speaker mocks individual and social abnormalities with an unpleasant exaggeration that is at the same time disgusting and funny. Grotesque elements create a dual space in a literary and artistic work and create a structure that contains a combination of conflicting thoughts; Grotesque simultaneously fascinates and frightens, laughs and scares. Grotesque usually shows the face of a human being and everything that is based on it in an exaggerated and manipulated way and treats regular and logical structures such as time sequence and cause and effect relationships as if it happened. It is also possible in another way. The novel "Uncle John Napoleon" written by Iraj Mesechzad is one of the works of fiction in which grotesque elements and spaces are used to criticize some ideas and behaviors of the Iranian society. In this novel, there are 136 grotesque elements, of which the element of "abnormality" is more abundant, and the type of abnormality is mainly conceptual and behavioral; Also, in the grotesque element "horror and comic" - which has a frequency after abnormality in this novel - the comic and funny side is more than the horror side

Cite this article: Joukar , M.; Tashakori, M. & Delfan, M. (2024). Review and Analysis of *Dae Jan Napoleon's* Novel From the Point Of View of Grotesque Elements and Themes. *Persian Language and Literature*, 77 (249), 181-198. <http://doi.org/10.22034/perlit.2024.58753.3581>



© The Author(s).

Publisher: University of Tabriz.

DOI: <http://doi.org/10.22034/perlit.2024.58753.3581>

بررسی رمان دایی جان ناپلئون از منظر عناصر و مضامین گروتسک

منوچهر جوکار^۱ | منوچهر تشکری^۲ | معصومه دلفان^۳

۱. نویسنده مسئول، دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران. رایانامه: gol.joukar@gmail.com

۲. دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران. رایانامه: tashakori_m@yahoo.com

۳. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران. رایانامه: delfan.19665@yahoo.com

چکیده

اطلاعات مقاله

گروتسک شبه‌گونه‌ای است که نویسنده یا گوینده آن، ناهنجاری‌های فردی و اجتماعی را با اغراقی ناخوشایند و هم‌زمان انزجارآمیز و خنده‌دار به‌سخره می‌گیرد. عناصر گروتسک در یک اثر ادبی و هنری فضایی دوگانه ایجاد می‌کند و ساختاری می‌آفریند که ترکیبی از افکار متضاد را در خود نهفته دارد؛ گروتسک در آن واحد هم مجذوب می‌کند و هم می‌رماند، هم می‌خنداند و هم می‌هراساند. گروتسک معمولاً سیمای انسان و هرآنچه را دستمایه قرار داده‌است، به شکلی مبالغه‌آمیز و دست‌کاری‌شده نشان می‌دهد و با ساختارهای منظم و منطقی همچون توالی زمان و روابط علی و معلولی چنان رفتار می‌کند که انگار وقوع آن‌ها به نحو دیگری هم امکان‌پذیر است. رمان *دایی جان ناپلئون* نوشته ایرج پزشک‌زاد، از جمله آثار داستانی‌ای است که در آن از عناصر و فضاهای گروتسکی برای نقد برخی پندارها و رفتارهای جامعه ایرانی به‌خوبی بهره‌برداری شده‌است. در این رمان، ۱۳۶ عنصر گروتسکی وجود دارد که از این میان، عنصر «ناهنجاری» دارای فراوانی بیشتری است و نوع این ناهنجاری هم عمدتاً پنداری و رفتاری است. همچنین در عنصر گروتسکی «وحشت و کمیک»، که در این رمان پس از ناهنجاری دارای بسامد بالایی است، سویه کمیک و خنده‌آوری بر سویه وحشت و هراسناکی آن فزونی دارد.

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۰۲

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۵/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۱۳

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۶/۱۸

کلیدواژه‌ها:

گروتسک، عناصر گروتسکی، رمان

دایی جان ناپلئون

استاد: جوکار منوچهر؛ تشکری، منوچهر و دلفان، معصومه. (۱۴۰۳). بررسی رمان *دایی جان ناپلئون* از منظر عناصر و مضامین گروتسک، *زبان و ادب فارسی*، ۷۷

<http://doi.org/10.22034/perlit.2024.58753.3581>، ۱۹۸-۱۸۱، (۲۴۹)



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه تبریز.

مقدمه

در ادبیات معاصر برخی از گونه‌های ادبی و هنری به هم درآمیخته‌اند و شبه‌گونه‌هایی پدید آورده‌اند که نمی‌توان آن‌ها را یکسره به گونه‌ای خاص منحصر و متعلق دانست. پیدایش این شبه‌گونه‌ها تا حد زیادی متأثر از الزامات زندگی مدرن و گاه برآمده از وضعیت و موقعیت انسان امروزی است. «گروتسک» که می‌توان آن را شبه‌گونه‌ای طنز ادبی و هنری شمرد، هرچند نوپدید نیست، ولی نمونه‌های امروزی آن به جهت اهداف، شگردها، اثربخشی‌ها و کارکردها، با نمونه‌های موجود در آثار ادبی گذشته تفاوت بسیار دارد و تا حدودی بیانگر کنش‌ها و اندیشه‌های انسان این روزگار است. در بیشتر منابع و فرهنگ‌های فارسی و انگلیسی-فارسی، املاهای فارسی واژه گروتسک را بدون برابر سازی مقابل املاهای انگلیسی این واژه، (grotesque) گذاشته‌اند. برخی نیز معادل‌های فارسی برای آن پیشنهاد کرده‌اند: «عجایب‌نگاری و عجایب‌پردازی» (پاکباز، ۱۳۷۹: ۱۰۱۷)؛ «صورعجایب» (موری، ۱۳۸۷: ج ۲/ ۴۱۱)؛ «عجایب هیئت» (کرامتی، ۱۳۷۸: ۱۹۱). به گمان ما عجایب‌نگاری و عجایب‌پردازی، برابر نهادۀ مناسب‌تری برای گروتسک است. فرهنگ فشردهٔ واژگان ادبی آکسفورد، مشخصهٔ گروتسک را «اشکال عجیب‌وغریب، مسخ‌شده و تغییرشکل یافته» می‌داند؛ به‌ویژه تغییراتی «غیرعادی و عجیب که در اجزای بدن و چهرهٔ انسان» جلوه کند. همین کتاب، گروتسک را در عرصهٔ ادبیات ترسیم و تجسم «کاریکاتورهایی غریب از رفتارها و ظواهر انسان‌ها» می‌داند و برای نمونه داستان‌های چارلز دیکنز^۱ را نام می‌برد. در پایان هم می‌افزاید: «شخصیت داستانی‌ای که به‌طور نگران‌کننده‌ای عجیب‌وغریب باشد، آن را نیز گروتسک می‌نامند» (Baldick, 1992: 108). فرهنگ واژگان ادبی راتلج^۲ همچون منبع پیشین بر این نکته تأکید دارد که «گروتسک معمولاً سیمای انسان را به شکلی مبالغه‌آمیز و دست‌کاری شده، نشان می‌دهد» (Childs and Fowler, 2006: 101). در فرهنگ پیشرفتهٔ آکسفورد نیز ذیل گروتسک آمده‌است:

«گروتسک: الف) زشت یا مضحک و بی‌معنا با شیوه‌ای مضمّن‌کننده... بیگاری کشیدن از کسی در مقابل دستمزدی ناچیز عملی گروتسکی است؛ نگاه گروتسکی: (مثلاً) پیرمرد به دنبال دل‌ربایی از دختر جوان است. این تعاریف و معانی کم‌وبیش در دیگر فرهنگ‌های یک‌زبانۀ انگلیسی نیز آمده‌است. ب) عجیب و غریب، زشت و غیرطبیعی به نظر رسیدن به اندازه‌ای که موجب هراس یا خنده شود: (مثلاً) رقصندگان قبیله‌ای نقاب‌های گروتسک بر چهره می‌گذارند» (Hornby, 2000: 525).

در دان‌شنامۀ نظریه‌های ادبی معاصر، نخست به این نکته اشاره شده‌است که گروتسک «پدیده‌ای دوگانه» است؛ یعنی «ساختاری است که ترکیبی از افکار متضاد» را در خود نهفته دارد» (مکاریک، ۱۳۸۴: ۲۴۴). آن‌گاه بر این اساس می‌گوید که گروتسک در آن واحد «هم مجذوب می‌کند و هم می‌ماند، هم می‌خنداند و هم می‌هراساند» (مکاریک، ۱۳۸۴: ۲۴۵). این دوگانگی و تضاد درونی در مفهوم گروتسک، در برخی از فرهنگ‌ها و منابع دیگر هم مورد توجه قرار گرفته‌است. مثلاً در فرهنگ نظریه و نقد ادبی، معادل گروتسک «مضحکۀ شگرف» آمده‌است. در این اثر، گروتسک سبکی هنری-هنری دانسته شده که دارای این ویژگی‌هاست: «عناصر شگرف، اغراقی، شهوانی، ترسناک و جلوه‌های کمیک و طنزآمیز» (سبزیان و کزازی، ۱۳۸۸: ۲۴۳). واقعیت این است که نمی‌توان گروتسک را دست‌کم در ادبیات فارسی به‌عنوان یک سبک یا مکتب و حتی گونهٔ (ژانر) مستقل به حساب آورد؛ چراکه بسامد عناصر گروتسکی در آثار یک دوره و یا یک نویسنده در حدی نیست که بتوان آن را سبک یا مکتب نامید؛ شاید بهتر آن باشد که گروتسک را به‌عنوان هنر-ابزار و گاه در کار برخی از نویسندگان «شبه‌گونه» یا زیرگونهٔ ادبی و هنری قلمداد کرد. در تلقی یاد شده، گروتسک تاریخچهٔ دورودرازی دارد و دربارهٔ آن بسیار نوشته‌اند و نظریه‌های گوناگون و گاه

ضدونقیضی عرضه کرده‌اند؛ اما به‌مثابه مفهومی که درباره آن اندیشیده شده و نظریه‌پردازی صورت گرفته باشد مبحثی است که از قرن شانزده میلادی در اروپا پیدا شد و البته در کشور ما مطالعات پیرامون آن کمتر از یک دهه سابقه دارد. با آنکه برخی آثار ادب کلاسیک فارسی از مضامین و عناصر گروتسک خالی نیست، اما تا کنون پژوهشی در این موضوع انجام نگرفته‌است؛ در ماجرای آوردن سر بریده حسنک وزیر در مجلس بزم بوسهل زوزنی در تاریخ بیهقی و نیز در رفتار شگفت و نابهنجار و ریشخندآمیز برخی از شخصیت‌های مقامه‌ها و در برخی قصه‌ها و متل‌های مکتوب و شفاهی ادب عامه لایه‌ایی از گروتسک وجود دارد. آنچه در داستان‌های گروتسک فارسی در مقایسه با ادبیات ملل دیگر، متفاوت به نظر می‌رسد، فضا سازی و اتفاقات کلی است که در قالب یک داستان در فضای گروتسکی رخ می‌دهد. در برخی از داستان‌های گروتسک مثل آثار «کورت‌ونه‌گات جونیر^۳» و «لویی فردینان سلین^۴» در ادبیات غرب، یک صحنه آنی و گذرا مثل «سبیل در آوردن یک زن» باعث ایجاد صحنه‌ای نابهنجار و گروتسک می‌گردد، ولی در داستان‌های ایرانی معمولاً، کل اتفاقات داستان اعم از فضا سازی، مکان، زمان و... به ایجاد فضایی گروتسکی می‌انجامد.

۱. نسبت طنز و فانتزی با گروتسک

گروتسک با طنز رابطه‌ای درونی و آمیخته دارد؛ تا آنجا که به‌آسانی نمی‌توان سویه طنز و سویه گروتسک را از هم جدا کرد. ارتباط و درآمیختگی این دو مقوله سبب شده‌است که هر دو شیوه، از عناصر مشابهی چون اغراق، نابهنجاری، ناهماهنگی و عدم تجانس در شیوه بیانی خود بهره ببرند؛ اما دو مقوله «اغراق» و «ناهماهنگی» برجسته‌ترین بُعد این آمیختگی و ارتباط‌اند. این ناهماهنگی معمولاً از عواملی مثل کشمکش، برخورد، آمیختگی ناهمگون‌ها یا تلفیق ناجورها پدید می‌آید. اغراق هم یکی از روش‌هایی است که می‌تواند اثری را از حالت جدی خارج کند و این همان چیزی است که هم طنز و هم گروتسک در ساختار خود از آن بهره می‌برند.

از سویی، طنز وانمود می‌کند قصد خندانند دارد؛ اما درحقیقت می‌خواهد بگریاند. از سوی دیگر، به عقیده فرای^۵، سومین مرحله طنز، استهزای طنز در هنجاری والاست که در آن ادیب، شگرد ویژه‌ای بر ضد شخص جزم‌اندیش و متعصب ابداع می‌کند، به این صورت که گاهی عقل سلیم داور یا معیار داوری قرار می‌گیرد، درحالی‌که این عقل هم تعصب‌های خاص خود را دارد که در آن داده‌های حسی و علمی، مسلم و معتبر مفروض می‌شود؛ حال آنکه طنز نویس با بزرگ‌نمایی، واقعیت‌ها را به گونه‌ای وحشت‌آور نشان می‌دهد، در جامعه غول‌هایی زشت یا کوتوله‌هایی باوقار. به این صورت، گروتسک را شگردی برای استهزای طنز هم می‌توان دانست که با افراط و اغراق در طنز پدید می‌آید (کریچلی، ۱۳۸۴: ۱۳۰). نتیجه‌ای که از این مطلب گرفته می‌شود این است که طنز فقط برای خندانند نیست و این خنده، خنده‌ای است به امور شوم و نامطلوب و ویژگی‌اش این است که ناشاد است؛ زیرا «در واقع خنده تهنی از شوق در گروتسک وسیله‌ای است برای بیان ضعف‌ها، کمبودها، ناهماهنگی‌ها و آگاه کردن خواننده به پستی‌ها، شرارت‌ها و تبهکاری‌های بشر» (راستی، ۱۳۸۸: ۱۱۸).

بنابر آنچه گفتیم گروتسک به جهت ماهیت آن در تعریفی جامع و مانع نمی‌گنجد؛ چراکه مقوله‌ای چندوجهی است و تأکید بر یک وجه آن، وجوه دیگر را کم‌رنگ و یا بی‌رنگ می‌سازد. گروتسک از یک سو مقوله‌ای کم‌وبیش وهمی و تخیلی است چون بسیاری از مقوله‌ها در آن درهم می‌آمیزند و در درون آن ناهنجاری، عجیب و عبث بودن، خنده‌دار بودن، وحشت و هراس و بیش از همه، عنصر خیال را می‌توان دید. در عین حال با «فانتزی» تفاوت دارد؛ چه اینکه اغراق در فانتزی خوشایند است و چون در عالم خیال و رؤیا روی می‌دهد، برگشت پذیر است. به علاوه، هنجارگریزی گروتسک با هنجارگریزی موجود در عالم فانتزی

متفاوت است. گروتسک، ناموزونی، ناهمخوانی و مسخرگی دنیای واقعی خارج از ذهن یا خرابی و بدی و پوچی دنیا را با طنز و ترس به تصویر می‌کشد که غیرقابل برگشت است، با اغراقی ناخوشایند و هم‌زمان انزجارآمیز و خنده‌دار. در واقع گروتسک، نوعی تمسخر فیلسوفانه ناهنجاری‌هاست.

ناهماهنگی میان دو عنصر وحشت و مضحکه، سبب سرگردانی و دودلی در تعیین خنده‌آوری یا ترسناکی هر اثر می‌شود که از آن به‌عنوان ویژگی بارز گروتسک یاد می‌کنند. گروتسک با حس عدم تطابق، عبث بودن، عدم اطمینان و قرار گرفتن در مرکز تناقضات و مایوس شدن از انتظارات، همراه است «و با ساختارهای منظم مثل زمان، فضا، علت و معلول و منطق چنان رفتار می‌کند که انگار آن‌ها به نحو دیگری هم امکان‌پذیرند» (ثابت‌قدم، ۱۳۸۳: ۱۰۳). این ویژگی گروتسک را می‌توان ناشی از پیوند تنگاتنگش با طنز دانست.

۲. عناصر و اهداف و کارکردهای گروتسک در ادبیات

فیلیپ تامسون^۶ (زاده ۱۹۴۱م) از صاحب‌نظران برجسته در زمینه گروتسک ادبی و هنری است؛ گروتسک در ادبیات، عنوان کتابی است که از این نظریه‌پرداز به فارسی ترجمه شده است. تامسون، گروتسک را اثری می‌داند که هم‌زمان دارای محتوای «وحشت‌زا و مضمئزکننده» و در عین حال «خنده‌آور» است (تامسون، ۱۳۸۴: ۹). این نوع ناسازگاری و تقابل مفهومی، در اثر یا شخصیت گروتسک یا چهره دوگانه‌ای که در گروتسک وجود دارد، به تعبیر تامسون «مضحکه صورت» و «دیو سیرت» است (تامسون، ۱۳۸۴: ۱۳). به نظر تامسون گروتسک مبتنی بر «واقع‌گرایی» است و «الزاماً پیوندی با خیال‌پردازی ندارد» (تامسون، ۱۳۸۴: ۱۷). از نگاه تامسون رایج‌ترین انگاره‌های گروتسکی در آثار ادبی، «گروتسک کمیک» و «گروتسک مخوف» است (رک. تامسون، ۱۳۸۴: صص ۹-۳۵).

به گمان ما می‌توان انگاره سومی را با عنوان «گروتسک ناخواسته» به این دو افزود. منظور از «گروتسک ناخواسته» این است که نویسنده قصد پیشینی برای استفاده از عناصر گروتسکی ندارد و شاید اساساً با آن در حکم یک ابزار بیان ادبی و هنری آشنا نبوده و یا به آن باورمند نباشد، بلکه موقعیت ایجادشده در داستان، به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر شخصیت‌ها یا کنش‌های داستانی را به گروتسک تبدیل می‌کند و داستانی گروتسکی می‌آفریند؛ درست مثل اثری که بی‌قصد طنزگویی نویسنده و گوینده و تنها به حکم «موقعیت» ایجاد شده، به طنز تبدیل می‌شود^۷. از دیدگاه تامسون چهار عنصری که مهم‌ترین خمیرمایه‌های شکل‌دهنده شبه‌گونه گروتسک در آثار ادبی به شمار می‌روند، عبارت‌اند از: الف. ناهماهنگی ب. خنده‌آوری و خوفناکی (وحشت‌زایی و کمیک) ج. افراط و اغراق د. ناهنجاری.

در خصوص اهداف و کارکردهای گروتسک نیز باید گفت اساسی‌ترین هدف در گروتسک نقد و اصلاح رفتارها و باورها است که نویسنده با استفاده از کارکردهای زیر به دنبال تحقق آن‌هاست. البته یادآور می‌شویم برخی از مواردی که در زیرخواهند آمد لزوماً جزو اهداف گروتسک نیست اما شخصیت‌های داستان و خود نویسنده از آن‌ها کارکردی را طلب می‌کند که به اهداف نویسنده در تحقق انگاره‌های گروتسکی کمک می‌کند؛ «پرخاشگری» از آن جمله است. این اهداف و کارکردها عبارت‌اند از: الف. انتقاد از وضع موجود و باور یا شخص موردنظر؛ ب. اصلاح و پالودن فرد و اجتماع؛ ج. پرخاشگری و ازخودبیگانگی؛ د. تأثیرگذاری روانی؛ ه. تنش و گشایش‌ناپذیری؛ و. تفریح و بلهوسی.

۳. گروتسک، ریشخندی فیلسوفانه

به گمان ما، در پی مطالعات و ملاحظاتِ دو نظریه پرداز حوزه نقد ادبی، ولفگانگ کایزر^۸ و میخائیل باختین^۹، رویکردی مهم و اساسی درباره گروتسک پدیدار شده و مطالعات بعدی در خصوص این موضوع را تحت تأثیر قرار داده است. نگاهی گذرا به این رویکرد ما را در تبیین موضوع مقاله یاری می‌کند.

بر اساس رویکرد ولفگانگ کایزر (۱۹۰۶-۱۹۶۰) «گروتسک تجلی دنیای پریشان و از خودبیگانه روزگار ماست» (شربتدار و انصاری، ۱۳۹۱: ۱۱۱). از نظر کایزر، گروتسک نوعی رویارویی با تحولات ژرف قرن بیستم جهان است؛ تحولاتی که بیننده نمی‌تواند راحت درکشان کند و با آنها کنار بیاید. شاید در نگاه نخست، از تماس با آنها و مشاهده‌شان دچار سردرگمی می‌شود؛ ولی درنهایت، با خنده‌ای تلخ اضطراب درونش را از این رویارویی و تماس بیرون می‌ریزد. میخائیل باختین (۱۹۷۵-۱۸۹۵) نیز کمابیش چنین نگاهی به گروتسک دارد؛ او گروتسک را از دل کارناوال‌های عامیانه و پُرشروشور مردم بیرون می‌کشد و این کارناوال‌ها را نظام مقابل نظام حاکم می‌بیند؛ نظامی که در آن برخلاف نظام حاکم، همه چیز با خنده، شوخی و مسخرگی پیش می‌رود. جایی که مردم نقاب‌ها و صورتک‌های عجیب بر چهره می‌گذارند و در عریان‌ترین و بدوی‌ترین شکل ممکن ظاهر می‌شوند (رک. شربتدار و انصاری، ۱۳۹۱: ۱۱۲). براین بنیان، گروتسک در ژرف ساخت خود، مواجهه فیلسوفانه اما ریشخندآمیز با نظام‌های سیاسی و فرهنگی و اجتماعی حاکم است؛ علاوه بر این‌ها، داستان گروتسک همیشه نوعی وحشت و تنفر را نیز با خود دارد، ولی به‌طور مطلق نمی‌توان گفت که داستان گروتسک صرفاً ترسناک است. همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره کردیم، گروتسک نقطه تلاقی یا دربردارنده دو یا چند نیرو و حس متضاد است.

۴. پیشینه پژوهش در ایران

با موضوع بررسی حضور گروتسک در ادبیات، به زبان فارسی تعدادی مقاله، پایان‌نامه و کتاب نوشته و ترجمه شده است ولی در مجموع آنچه به حضور گروتسک در ادبیات فارسی و به‌ویژه داستان مربوط می‌شود چندان نیست و سابقه کار در این حوزه کمتر از یک دهه است. ذیلاً چند مورد را که ارتباط بیشتری با موضوع مقاله دارد، به کوتاهی معرفی می‌کنیم:

فشارکی، خدادادی و افشارنیا (۱۳۹۲) در مقاله «بررسی و تحلیل عناصر ساختاری گروتسک در برخی داستان‌های خارجی و فارسی»، گروتسک را با استفاده از دیدگاه‌های تامسون بررسی کرده‌اند. برخلاف عنوان مقاله، آنچه نویسنده‌گان محترم به آن پرداخته‌اند، بیشتر داستان‌های خارجی بوده و داستان‌های فارسی را بسیار کم مورد توجه قرار داده‌اند؛ به علاوه، بررسی‌ها بسیار کلی است و خط سیر مشخصی ندارد. یعقوبی جنبه سرایی و فشی (۱۳۹۰) در مقاله «گروتسک (طنز آمیخته) در آثار جمالزاده»، ضمن اینکه معادل «طنز آمیخته» را برای گروتسک به کار برده‌اند، تنها پنج اثر از جمالزاده را از منظر این موضوع بررسی کرده‌اند که موضوع بحث ما نیست. تسلیم جهرمی و طالبیان (۱۳۹۰) در مقاله «تلفیق احساسات ناهمگون و متضاد (گروتسک) در طنز و مطایبه» با روشی توصیفی-تحلیلی به شناساندن مضامین و مفاهیم گروتسک و چگونگی بروز این مفاهیم و مضامین در کاریکلماتور به‌ویژه کاریکلماتورهای پرویز شاپور پرداخته‌اند. شرف‌زاده و صنیع‌دانش (۱۳۹۴) در پایان‌نامه‌ای با عنوان «مطالعه ابعاد گروتسک در داستان کوتاه دست تاریک، دست روشن اثر هوشنگ گلشیری»، همان‌گونه که از عنوان برمی‌آید، فقط به یکی از آثار هوشنگ گلشیری از منظر گروتسک پرداخته‌اند.

۵. عناصر گروتسکی در رمان دایی جان ناپلئون

ایرج پز شکزاد (۱۳۰۵-۱۴۰۰خ)، نویسنده، طنزپرداز و تحصیل کرده حقوق است. او با انتشار رمان طنزآمیز *دایی جان ناپلئون* در سال ۱۳۴۹ به شهرت و مقبولیت رسید. پز شکزاد در این رمان شخصیت‌های واقعی را از میان جامعه انتخاب می‌کند اما از آن‌ها کاریکاتوری می‌سازد تا نقدهای محکمی بر رفتارها و باورهای شان وارد کند. این کتاب نقد روان‌شناسی ایرانیان در مواجهه اغراق‌آمیز و گاه عجولانه و پیشداورانه با رخ دادهای جامعه است. از دیگر سوی، آنچه در رمان *دایی جان ناپلئون* پز شکزاد بیش از همه مشهود است تقابل بین عرف و اخلاق با اشرافیت است. این تقابل را می‌توان میان آقاخان (پدر سعید راوی داستان) و دایی جان مشاهده کرد. دایی جان خود را منسوب به خانواده اشرافی و با اصل و نسب می‌داند و دارای مراتب بالای نظامی - حال آنکه به واقع سر جوخه‌ای بیش نبوده - و دیگران را بی‌بته و بی‌ریشه می‌پندارد و این میانه مش‌قاسم شخصیت بسیار جذاب داستان نیز با تملق‌گویی‌های احمقانه‌اش به بلاهت دایی جان می‌افزاید و کار این تقابل به قدری بالا می‌گیرد که باعث جنون دایی جان می‌شود و داستان وارد سوپه غم‌انگیز خود می‌شود و دایی جان در حالت جنون و توهم ترس از انگلیسی‌ها نامه‌ای با رمز «مرحوم آقابزرگ با ژانت مک‌دونالد آبگوشت بزباش می‌خورند» برای هیتلر می‌نویسد و از او کمک می‌خواهد!

گرچه عشق، یکی از موضوعات اصلی این داستان است، اما در خلال آن شخصیت‌های مختلفی وارد داستان می‌شوند و حوادثی رخ می‌دهد که زمینه را برای ورود عناصر گروتسکی همچون ترس و وحشت، ناهنجاری‌های رفتاری، اغراق و ناهماهنگی در روابط علی و معلولی و رفتار آدمهای داستان فراهم می‌کند. ما حدود ۱۳۶ مورد از عناصر گروتسکی را در رمان ۶۰۰ صفحه‌ای *دایی جان ناپلئون* یافته‌ایم که ذیلاً به اختصار آن‌ها را دسته‌بندی، معرفی و بررسی می‌کنیم.

۱-۵. ناهنجاری

عنصر ناهنجاری نیز از عناصر اصلی گروتسک شمرده می‌شود. «از زمانی که اولین نقاشی‌های روی دیواره غارها منجر به کشف هنر گروتسک گردید، این ویژگی به‌عنوان عنصری بنیانی در آثار گروتسک پذیرفته شد؛ نقاشی‌های عجیبی که با تلفیقی از انسان، گیاه و حیوان بر عنصر ناهنجاری تأکید می‌کند و به خوبی نشان‌دهنده این ویژگی گروتسک است» (فشارکی و دیگران، ۱۳۹۲: ۹۶). گروتسک، ناهنجاری دو سوگرایانه است. «گروتسک، ناهنجار است زیرا حقیقت را تحریف کرده و از شکل می‌اندازد تا محتوای آن را هیولگونه سازد، به آن برجستگی دهد و به نمایش بگذارد. به این صورت گروتسک، وارونه‌ساز و بیگانه‌ساز است. چون در آن حقیقت تحریف می‌شود. در ادبیات معمولاً شخصیت‌های گروتسک از یک سو ترحم‌برانگیز و منزجرکننده و از سوی دیگر طنزآمیزند» (تسلیم جهرمی و طالبیان، ۱۳۹۰: ۵).

در واقع گروتسک به نوعی با ویژگی‌های جسمانی و اختلالات آن در ارتباط است. نظر باختین این است که «گروتسک بالذاته جسمانی است و همواره با تن و زیاده‌روی‌های تنانه و بزرگداشت این زیاده‌روی‌ها به گونه‌ای فارغ از قید و بند و اهانت‌بار اما بالذاته شادمانه سروکار دارد» (تامسون، ۱۳۹۰: ۶۸)، بنابراین در داستان گروتسک، ناهنجاری یا ناشی از تعارضات جسمانی است یا ناشی از ناهنجاری‌های روانی و یا ناشی از اعمال و اتفاقاتی است که خلاف عرف و قواعد پذیرفته‌شده اجتماع است.

همان‌گونه که پیش از این گفتیم دایی جان و آقاخان (پدر سعید) اختلافی کهنه و قدیمی با هم دارند و همواره این اختلاف و ستیز بین آن دو برقرار است. یک شب آقاخان مراسم مهمانی و جشن و سروری ترتیب می‌دهد، وقتی دایی جان از این موضوع مطلع می‌شود صرفاً برای برهم زدن مهمانی آقاخان، مش‌قاسم (خدمتکار عمارت دایی جان) را مأمور برگزار کردن مراسمی بی‌مناسبت با عنوان مجلس عزای مسلم‌بن‌عقیل (ع) می‌کند و صحنه‌ای گروتسکی را خلق می‌کند:

مش قاسم به آقا جان گفت: چه طور نمی دانی بابام جان؟ امشب شب شهادت حضرت مسلم بن عقیل است، میگی نه برو از آقای آسید ابوالقاسم بپرس!

صدای خفهای از پشت سرم شنیدم. برگشتم و دیدم آقا جان در حالیکه رنگش مثل گچ سفید شده بود با چهره منقبض و چشمانی که از فرط غضب داشت از حدقه بیرون می آمد مش قاسم و بیرق سیاه او را نگاه می کرد... مش قاسم که غضب فوق العاده آقا جان را حس کرده بود از ترس از نردبان پایین نمی آمد و با تنگر گردوخاک بیرق سیاه را پاک می کرد... عاقبت آقا جان با صدایی دورگه گفت: امشب بابات مرده که بیرق سیاه زدی؟

مش قاسم از بالای نردبان با آرامش همیشگی خود گفت: کاشکی بابای ما خدایا مرز یک همچه شب عزیزی مرده بود! امشب شب شهادت حضرت مسلم بن عقیله.

حضرت مسلم بن عقیل به کمر تو و کمر اربابت و کمر هر چه دروغگو است بزند!...

لابد اربابت وقتی از ترس دزد غش کرده بود جبرئیل بهش نازل شده خبر داده که امشب شب شهادت است!

والله دروغ چرا تا قبر چهارانگشته... ما این چیزها را نمی دانیم... اما می دانیم که امشب شب شهادت حضرت مسلم بن عقیله... آقای آسید ابوالقاسم هم می دانند... می خواهید از خودش بپرسید.

آقا جان که که از فرط خشم می لرزید فریاد زد: من بلایی سر تو و اربابت و آسید ابوالقاسم بیاورم که دو طفلان مسلم به حالتان گریه کنند.

و حین ادای این کلمات شروع به تکان دادن نردبان کرد. نعره مش قاسم به آسمان رفت: بابام هی! یا حضرت مسلم بن عقیل خودت به دادم برس (پزشکرا، ۱۳۹۴: ۵۹-۶۰).

یکی دیگر از مخالفت های دایی جان با آقا جان این بود که دایی جان، آقا سید ابوالقاسم واعظ را مأمور کرده بود تا بهانه ای برای پلمپ داروخانه آقا جان بتراشد و آن را در مجلس وعظ و سخنرانی خود در حضور عموم مردم اعلام کند. وقتی آقا جان در برابر نیرنگ دایی جان مستأصل می شود به همکار داروساز خود می گوید که کاغذی بر روی در داروخانه بچسباند و علت بستن و پلمپ داروخانه را پای بندی به امری دینی و مذهبی اعلام کند. رفتار دایی جان و آقا جان هر دو برخلاف هنجارهای اخلاقی، اجتماعی و عرفی است و از این رو منجر به ایجاد فضایی گروتسکی می شود:

دیشب آقای آسید ابوالقاسم واعظ در مسجد بالای منبر گفته است که دواها و شربت های داروخانه ما همه با الکل و عرق ساخته می شود و مصرف آن ها حرام است... آقا جان ساکت بود و آقای دواساز ادامه داد:

حالا دوا از ما نمی خرنند جای خود، هیچ بعید نیست اهل محل دواخانه را آتش بزنند و من بیچاره را تکه تکه کنند!...

سخنرانی آقا جان در فواید شجاعت و مقاومت بی اثر ماند و آقای دواساز از نظر خود عدول نکرد. عاقبت آقا جان تسلیم شد و گفت: خیلی خوب حالا امروز دواخانه را باز نکنید تا فردا ببینم چه می شود... ولی یک کاغذی روی در بچسبانید... مثلاً بنویسید به علت مسافرت به قم برای زیارت حضرت معصومه... (پزشکرا، ۱۳۹۴: ۹۷-۹۸).

در بخشی دیگر از داستان دوستعلی خان، همسر عزیزالسلطنه چند روزی به جهت تهدیدهای همسرش پنهان شده و به خانه نمی رود. عزیزالسلطنه مدعی است که او را کشته اند؛ وقتی مأمور انتظامی برای بازجویی و تحقیق در این امر به عمارت دایی جان می آید به اسدالله میرزا (از شخصیت های مهم داستان و از بستگان دایی جان) مشکوک شده و او را تحت فشار قرار می دهد تا به قتل دوستعلی خان اعتراف کند و این در حالی است که دوستعلی خان اصلاً کشته نشده اما کسی حرف اسدالله میرزا را باور نمی کند

و او نیز برای رهایی از فشار شکنجه مأمور نظمیه به دروغ با آوردن عذری غیراخلاقی و غیر شرعی صحنه‌ای گروتسکی خلق می‌کند:

اسدالله می‌گوید: حالا که فشار می‌آورد می‌گویم، من... دوستعلی را... دوستعلی را کشتیم... برای اینکه...

برای اینکه چی؟... تند، فوری، سریع!

اسدالله میرزا سر را بیش از پیش به زیر انداخت و با حجب و حیای یک پسر بچه گفت: برای اینکه زنش را دو ست دایم... برای اینکه دوستعلی عشق مرا از من گرفته بود... برای اینکه بزرگترین زخم را به دل من زده بود.

همه ساکت شدند. دهن مفتحش از تعجب بازماند. من بی‌اختیار به طرف عزیزالسلطنه نگاه کردم. با چشم‌های گرد از تعجب و دهن باز بی‌حرکت برجامانده بود. مفتحش با صدای آهسته پرسید: همین خانم؟... این خانم را دوست داشتی؟

اسدالله میرزا آهی کشید و گفت: بله... حالا که دیگر عمر من به آخر رسیده بگذارید همه بدانند...

عزیزالسلطنه همچنان با دهن باز اسدالله میرزا را نگاه می‌کرد. عاقبت به زحمت دهن را بست آب گلو را قورت داد و با صدای ناله‌مانندی گفت: اسدالله!... اسدالله!

اسدالله میرزا شاید بیش از حد لازم تحت تأثیر رُل خود قرار گرفته بود با سوز و گداز گفت:

سعدی بخفیه خون جگر خورد بارها / این بار پرده از سر اسرار برگرفت.

و حاضران که سخت تحت تأثیر قرار گرفته بودند ساکت مانده بودند. عزیزالسلطنه با حالت تأثر آمیخته با ناز و دلبری گفت:

خدا مرگم بده اسدالله!... آخ اسدالله! این چه کاری بود کردی؟... چرا به من نگفتی؟... آخر چرا سرش را بریدی؟...

آخ الهی خدا به عزیز مرگ بده، اسدالله... غصه نخور، من باید از خونش گذشت کنم که می‌کنم... حالا یک اتفاقی است افتاده! (پژشک‌راد، ۱۳۹۴: ۱۳۷-۱۳۶).

بسیاری از نمونه‌های ناپهنجاری گروتسکی در رمان *دایی جان ناپلئون* مربوط به ناپهنجاری‌های اخلاقی و عرفی است؛ مسائلی از قبیل ارتباط نامشروع، شرب خمر، اعمال منافی عفت و... که از آوردن نمونه‌های اینچنینی معذوریم و به آوردن شماره صفحه آن‌ها در قسمت مربوط به جدول عناصر گروتسکی بسنده می‌کنیم.

۲-۵. اغراق

یکی دیگر از ویژگی‌های شبه‌گونه گروتسک اغراق است. در گروتسک آن قدر در توصیف صحنه‌ها از اغراق استفاده می‌شود که گاهی تشخیص اینکه این اثر گروتسک است یا فانتزی دشوار می‌شود. «هم فانتزی و هم گروتسک دارای خصوصیات انحراف از قوانین طبیعی اند، با این تفاوت که فانتزی در دنیای خیال اتفاق می‌افتد و گروتسک در مرز بین خیال و واقعیت» (ضیایی، ۱۳۷۷ الف: ۱۹). در تفاوت میان گروتسک و فانتزی، فیلیپ تام سون گفته است: «گروتسک نه فقط اصلاً خوی‌شاوندی با فانتزی ندارد، بلکه دقیقاً این اعتقاد مسلم است که جهان گروتسک، هر قدر هم غریب، باز جهان خود ما است» (تام سون، ۱۳۹۰: ۲۸). بدین معنا که گروتسک و اتفاقات آن در دنیای پیرامون ما شکل می‌گیرد و اگرچه بغرنج و ناپهنجار است، در فضای زندگی انسان اتفاق می‌افتد و طبیعی جلوه می‌کند؛ درحالی‌که فانتزی در دنیای ذهنی و خارج از زندگی انسان اتفاق می‌افتد.

عزیزالسلطنه از دوستعلی خان همسرش به دلیل هرزگی و رفتارهای غیراخلاقی او به دایی جان شکایت می‌برد. دایی جان تصمیم می‌گیرد به او کمک کند و این درحالی‌است که عزیزالسلطنه چاقویی در دست گرفته و با حالت تهاجمی به دوستعلی خان حمله‌ور می‌شود که علاوه بر وجود عنصر گروتسکی وحشت و کمیک، دارای اغراقی گروتسکی نیز می‌باشد:

آخ برید!... به دادم برسید با کارد آشپزخانه برید... مثل الماس تیز شده...

دایی جان سرهنگ دست روی دهن او گذاشت و فریاد زد: ساکت باش مرد حسابی!... آبرومان را بردی!... کجا بریدی؟ تو اینجا هستی، در امن و امان هستی!

دایی جان ناپلئون نگاه تحقیرآمیزی به دو ستعلی خان انداخت: چه عهد و زمونه‌ای شده است... ما هزار بار با تفنگ و سرنیزه و شمشیر و شریپل روبرو شده‌ایم و لحظه‌ای ترس و وحشت به دلمان راه پیدا نکرده است آن وقت اینها از کارد آشپزخانه اینطور وحشت می‌کنند.

مش قاسم هم دنبال آن را گرفت: ما شالله آقا دل شیر دارند... خاطرتان هست جنگ کهه کیلویه آن جانممد با قمه چه جوری پرید روی شما؟... پنداری دیروزه... ما شالله با یک ضرب شمشیر از سرش تا دم نافش را دو قاچ کردید... آن وقت این آقا فقط کارد مطبخ دیده داره قبض روح میشه... تازه چیزیش را هم نبریدند... اگر بریده بودند حالا چه کار می‌کرد...
اسدالله میرزا که از ترس دایی جان و شمشیر سعلی میرزا سخت جلوی خنده‌اش را گرفته بود گفت: حالا یک نگاهی بکنید، شاید راستی راستی بریده باشد! (تامسون، ۱۳۹۰: ۷۱-۷۲).

در جایی دیگر از داستان در کمال ناباوری و تعجب و در اصل برای تمسخر، آقا جان شروع به تعریف و تمجیدی اغراق‌آمیز از دایی جان می‌کند که سراسر خلاف واقعیت است ولی موجب توهّم بیشتر دایی جان می‌شود:

امروز یک اتفاقی افتاد که تمام وجود مرا منقلب کرد. به یکی از رجال سرشناس برخوردی وقتی صحبت از شما شد یک چیزی گفت که مرا تکان داد. به من گفت شما باید افتخار کنید که همچو آدمی در خانواده دارید. دلم می‌خواست می‌شنیدند با چه هیجانی از شما صحبت می‌کرد. می‌گفت از میجر ساکسون که در جنگ اول سالها اینجا مأموریت داشته شنیده که اگر شما نبودید خیلی چیزها در این مملکت به این صورت نبود. اگر مبارزات شما و اگر وطن پرستی شما نبود انگلیسها خیلی کارها می‌توانستند بکنند می‌گفت آن زمان جنگهای جنوب انگلیس حاضر بودند یک میلیون لیره به کسی بدهند که شما را از بین ببرد.

چهره دایی جان به طور محسوس با و شکفته شد، کم کم لبخندی آسمانی بر لبهایش نقش بست، چشم از دهن آقا جان بر نمی‌داشت. آقا جان با همان لحن و صدا ادامه داد: همین آدم از مبارزات شما با طرفداران استبداد صحبت کرد. می‌گفت اگر فداکاری‌های شما نبود شاید ما امروز مشروطه نداشتیم... مش قاسم که با دقت به این حرفها گوش می‌داد گفت: میگن ماه زیر ابر نمی‌مونه... ما می‌دانیم که آقا چه بلاها سر انگلیسها آوردند... همین الان هم آقا را بگذارند سه تایی این هیتلر بابای انگلیسها را در میاره... همین آدم می‌گفت... می‌گفت از دهن خود میجر ساکسون شنیده که انگلیسها از دست دو نفر به تنگ آمده‌اند یکی آقا در جنگ اول و یکی هیتلر در جنگ دوم... (تامسون، ۱۳۹۰: ۱۹۲-۱۹۴).

در ادامه نیز خود دایی جان با اغراقی شگفت‌انگیز رشادت‌ها و قدرت‌نمایی‌های متوهمانه‌اش در برابر دشمن را این‌گونه توصیف می‌کند:

ما بودیم و در حدود سه هزار نفر افراد خسته و گرسنه و بدون اسلحه کامل و در مقابل ما چهار ژیمان کاملاً مسلح انگلیسی با پیاده نظام، سوار نظام، توپخانه کامل... تنها چیزی که باعث نجات ما شد همان تاکتیک معروف ناپلئون در جنگ مارنگو بود... جناح راست را سپردیم به خدا بیامرز سلطانعلی خان... جناح چپ را به خدایبامرز علی قلی خان... خودم هم فرماندهی سوار نظام را عهده گرفتم... البته چه سوار نظامی... شما یک چیزی می‌شنوید، زمان محمدعلی شاه فقط یک اسمی از سوار نظام بود... چهار تا یابوی چلاق گرسنه...

مش قاسم دخالت کرد: اما آقا، خدا بیامرز دهن آن اسب کهر شما خودش پای چهل تا اسب درمی‌آمد... پنداری رخس رستم بود. یک رکاب بهش می‌کشیدند مثل عقاب از بالای کوه و دره پرواز می‌کرد...

خوب، فقط همان یک اسب بود... یادت میاد اسمش چی بود، مش قاسم؟
والله دروغ چرا؟ تا قبر آ... آنکه ما خاطر موم میاد اسمش را گذاشته بودید سهراب... (تامسون، ۱۳۹۰: ۲۱۶-۲۱۷).

۳-۵. وحشت و کمیک

از آنجاکه گروتسک سبک تلفیق حس‌های متضاد است، دو حس خنده و ترس را با یکدیگر به مخاطب القا می‌کند. «گروتسک به دنبال ایجاد نوعی تضاد و دوگانگی است که دو حالت خنده و ترس را در کنار هم قرار می‌دهد و ما شاهد دو عنصر کاملاً متضاد هستیم؛ ترس و چندش و خنده تهی از عشق» (راستی، ۱۳۸۸ الف: ۶۱). خنده در گروتسک با دلهره و وحشت همراه است و درست به همین علت «اشمئزاز و اکراه و ترس از یک سو و طنز و خنده و تمسخر از سوی دیگر ستون‌هایی هستند که گروتسک بر آنان می‌ایستد» (تسلیم چه‌رمی و طالبیان، ۱۳۹۰: ۵). از آنجاکه گروتسک تلفیقی از ترس و خنده است بنابراین نمی‌توان گفت که گروتسک به طور قطع یکی از این دو حالت است و ممکن است میزان هر عنصر (خنده یا ترس) با دیگری یکسان نباشد. به این ترتیب ممکن است با متنی اساساً کمیک روبه‌رو شویم که مختصری عنصر ترسناک در آن باشد یا بالعکس. به نوشته تامسون «خنده به گروتسک، خنده‌ای از ته دل نیست و جنبه دهشتناک آن با حالت مفرح و مسرت‌بخش آن در تضاد قرار می‌گیرد. قاه‌قاه ما به چهره‌ای درهم کشیده تبدیل می‌شود، اما می‌توان آن را وارونه هم کرد و گفت که وقتی وجه کمیک گروتسک را درمی‌یابیم، پاسخ ما به وجه دهشتناک آن کم‌رنگ می‌شود» (تامسون، ۱۳۹۰: ۷۲-۷۳).

در بخش اول داستان، سعید برای پیدا کردن راه حل درست برای برخورد و کنترل با چنین حس عاشقانه‌ای به نزد مش قاسم (خدمتکار عمارت دای جان) می‌رود و از او می‌خواهد تا راهنمایی‌اش کند. سعید نمی‌تواند موضوع را به طور مستقیم و با صراحت بازگو کند بنابراین به مش قاسم می‌گوید یکی از همکلاسی‌هایم عاشق شده، عکس‌العمل مش قاسم و احساسی که به سعید منتقل می‌شود سراسر وحشت توأم با خنده است که منجر به ایجاد صحنه‌ای گروتسکی می‌گردد:

مش قاسم نزدیک بود از روی چهارپایه بیفتد:

با حالتی نزدیک حیرت گفت: چی؟... چطور؟... عاشق شده؟ یعنی خاطر خواه شده؟ همکلاسی تو؟ با نگرانی فراوان پرسیدم:
چطور مگر، مش قاسم؟ خیلی خطرناک است؟

مش قاسم در حالی که چشم به قیچی باغبانی دوخته بود با آرامش گفت: والله، بابام جان، دروغ چرا؟ تا قبر آ... ما خودمان خاطر خواه نشدیم... یعنی اونهم شدیم! خلاصه می‌دانیم چه بلایی است! خدا برای هیچ بنده‌ای نخواهد! خدا ان شالله به حق پنج‌تن، هیچکس را به درد و مرض خاطر خواهی دچار نکند! آدم بزرگش از عاشقی جان بدر نمی‌برد چه برسد به بچه‌اش بابام جان! پاهایم تاب تحمل بدنم را نداشت. سخت ترسیده بودم.

...

ولی مش قاسم، این همکلاسی من که خیال می‌کند عاشق شده‌است اول می‌خواهد بداند راستی عاشق شده‌است یا نه. آن وقت اگر عاشق باشد یک‌جوری این دردش را دوا کند.
اما، بابام جان، مگه خاطر خواهی به این آسانی‌ها علاج میشه؟ بی‌پدر از هر درد و ناخوشی بدتره. دور از جون از حصبه و قولنج بدتره...

با شجاعت گفتم: مش قاسم. اینها حالا جای خود... اما آدم چطور می‌فهمد عاشق شده‌است؟
والله بابام جان... دروغ چرا؟... اونکه ما دیدیم اینجوری است که وقتی خاطر یکی را می‌خواهی... آن وقتی که نمی‌بینیش توی دلت بلند میشه، پنداری یخ می‌بنده... وقتی می‌بینیش یک هورمی توی این دلت بلند میشه، پنداری تنور نانوايي را روشن

کردند... خلاصه آرام نمی‌گیری مگر اینکه آن دختر را برات شیرینی بخورند... ما یک هم‌شه‌ری داشتیم خاطر خواه شده بود... یک شب آن دختره را برای یکی دیگه شیرینی خوردند صبح آن هم‌شه‌ری ما زد به بیابان تا حالا که بیست سال گذشته هنوز هیچکس نفهمیده چی شده... پنداری دود شد رفت آسمان... (تامسون، ۱۳۹۰: ۱۳-۱۴).

در بخش دیگری از داستان، دایی‌جان در مجلس مهمانی مشغول سخن گفتن درباره فداکاری‌های خود در راه مشروطیت بود که از توهمات و خودبزرگ‌بینی‌اش سرچشمه می‌گرفت. در میانه صحبت دایی‌جان، آقا جان متوجه احساس غرور و خودبرتربینی دایی‌جان می‌شود با صدای بلند شروع به خندیدن می‌کند که همین امر موجب خشم و ناراحتی بیش از اندازه دایی‌جان می‌گردد تا جایی که به مش‌قاسم دستور می‌دهد تفنگش را بیاورد و... سعید که شاهد این صحنه است آن را با ترس و وحشتی آمیخته با خنده این‌گونه توصیف می‌کند:

دایی‌جان همچنان از فداکاری‌های خود در راه مشروطیت صحبت می‌کرد: حالا همه مشروطه‌خواه شده‌اند... همه ادعا دارند که برای مشروطه زحمت کشیده‌اند... ولی ما حرف نمی‌زنیم و از خاطرها رفته‌ایم.

در این موقع ناگهان صدای خنده گوش‌خراشی از گلولی آقا جان بلند شد و در میان قهقهه خنده تصنعی فریاد زد: قزاق‌های کلنل لیاخوف هم حالا دیگر مجاهدین مشروطه شده‌اند!

یک دیوار نسترن بین آن‌ها فاصله بود. من وحشت‌زده گردن کشیدم که عکس‌العمل دایی‌جان را ببینم. رنگش کمبود شده بود. تمام عضلات صورتش منقبض بود. چند لحظه بی‌حرکت برجا ماند. ناگهان از جا پرید و به طرف مش‌قاسم هجوم برد. با صدایی که از فرط غضب به زحمت از گلویش بیرون می‌آمد فریاد زد: تفنگ... قاسم تفنگ! و دست برد که تفنگ را از دست مش‌قاسم بگیرد...

آقا جان از لحن ترسناک صدای دایی‌جان گویی حسابش را کرد و با عجله دور شد. دایی‌جان باز نعره زد:
بی‌شعور. خائن. گفتم تفنگ را بده به من!...

مش‌قاسم درحالی که می‌دوید فریاد می‌زد: آقا ترا به مرتضی‌علی ببخشیدش... آقا ترا چون بچه‌ها! غلط کرد. نفهمید!...
مش‌قاسم با چابکی غربی می‌دوید و دایی‌جان نفس‌زنان به دنبال او می‌دوید ناگهان پای مش‌قاسم به یک شاخه خشک گیر کرد و زمین خورد و صدای گلوله‌ای بلند شد.

آخ مردم... آخ خدا جونم!...

آقا، آقا جون! قاسم را کشتی؟!...

دایی‌جان خم شد که او را بلند کند ولی مش‌قاسم با ناله جگرخراشی گفت:

نه، نه... دستم نزن آقا... می‌خواهم همینجا بمیرم... اهل خانه دور مش‌قاسم حلقه زده بودند و او را دلداری می‌دادند و مش‌قاسم با صدای آهسته ناله می‌کرد: آخ بابام‌هی! چه دردی داره! چه سوزی داره!... آرزوی مکه را به گور بردم!...

آقا، به ما قول بدید که ما را توی صحن حضرت معصومه چال کنید!...

وقتی دکتر پیراهن مش‌قاسم را باز کرد دهن همه از تعجب بازماند چون هیچ‌جای بدن او اثری از زخم دیده نمی‌شد.
پس کجاست تیر خورده؟

مش‌قاسم بدون اینکه نگاه کند جواب داد: والله دروغ چرا، ما خودمان هم درست نمی‌دانیم... مگر شما ندیدید؟...

دایی‌جان لگدی بر پشت مش‌قاسم که داشت از جا بلند می‌شد زد: پاشو گمشو! حالا دیگر به من هم دروغ می‌گویی

نانجیب (تامسون، ۱۳۹۰: ۵۳-۵۵).

دوستعلی خان از ترس تهدیدات عزیزالسلطنه، همسرش چند روزی پنهان شده و به منزل نمی‌رود. عزیزالسلطنه شایع می‌کند که دو ستعلی را کشته‌اند و قاتل او هم اسدالله میرزا است. زمانی که برای دادخواهی و انتقام خون هم‌سرش به عمارت دایی جان می‌رود صحنه‌ای دهشتناک را به وجود می‌آورد.

عزیزالسلطنه که به زحمت جلوییش را گرفته بودند کوشش می‌کرد خود را روی اسدالله میرزا بیندازد؛ پس را ستی را ستی دوستعلی را کشته‌ای؟... ای بی‌شرف! ای قاتل!

شمسعلی میرزا بی‌حال روی نیمکت افتاد. همه در آن واحد حرف می‌زدند. حتی دایی جان برای اینکه موضوع طبیعی جلوه کند خطاب به اسدالله میرزا تندترین کلمات را بر لب می‌آورد. عاقبت صدای فریاد نایب تیمورخان بلند شد:

ساکت!... گفتم ساکت!...

ولی عزیزالسلطنه لحظه‌ای از تلاش برای حمله به اسدالله میرزا که سر را به زیر انداخته بود نمی‌ایستاد:

من چشم‌های تو را با ناخن‌های خودم در میارم... الهی روی تخته مرده شور خانه بینمت... من دختر بابام نیستم اگر تو را به دست خودم نکشم... آقای مفتش!... آقای نایب!... بگذارید این قاتل بی‌همه چیز را با این دست‌هایم خفه کنم... الهی به مرض طاعون بمیری! این بیچاره طفل معصوم به تو چه کار کرده بود...

نایب تیمورخان عرق پیداشانی را پاک کرد و گفت: خانم! اشخاص نباید عدالت را خودشان اجرا کنند!... فرشته عدالت مراقب است!... این قاتل به‌سزای عمل زشت خود می‌رسد. من به شما قول می‌دهم که تا یکماه دیگر این بدنش را بالای چوبه‌دار تحویل شما بدهم!

باز عزیزالسلطنه به طرف اسدالله میرزا حمله برد و آسپیران غیاث‌آبادی به موقع جلوییش را گرفت (تامسون، ۱۳۹۰: ۱۳۱-۱۳۳).

۴-۵. ناهماهنگی

یکی از مشخصه‌های داستان‌های گروتسک، عنصر «ناماهنگی» است. فیلیپ تامسون آن را از عناصر اصلی گروتسک می‌داند و می‌گوید: «پایدارترین مشخصه گروتسک در طی زمان، عنصر ناهماهنگی است؛ چه مصداق آن تضاد و تعارض امور ناهمگون باشد چه امتزاج اجزای نامتجانس» (تامسون، ۱۳۹۰: ۲۴).

منظور از ناهماهنگی در گروتسک این است که گروتسک‌دنیایی را خلق می‌کند که اجزای آن با یکدیگر یا با فضای پیرامون خود در ارتباط و هماهنگی است. «گروتسک یادآور احساساتی مانند دل‌تنگی، بیم، تنفر، شادی، سردرگمی و دلهره است که با نیروی یادآورنده‌اش قالبی متناقض جلوه می‌کند. گروتسک هم‌دنیایی است هم‌غیردنیایی است و همان است که فراخوانی از واکنش‌های متناقض محسوب می‌شود (لوتر آدامز و یتس، ۱۳۸۹: ۲۰). گروتسک اموری را به تو صیقل می‌آورد که از نظر ما ناهمگون و نامتجانس است. ضیایی می‌گوید: «گروتسک یعنی تلفیق دو حالت متضاد، ناهماهنگ و نامتجانس با هم و چنین حس دوگانه‌ای برخاسته از ماهیت دوگانه گروتسک است» (ضیایی، ۱۳۷۷ الف: ۲۴).

دوستعلی خان در یک حادثه‌ای مورد اصابت گلوله قرار گرفته و تیر به نشیمنگاهش خورده، در هنگام شلیک و اصابت تیر وحشت می‌کند و عکس‌عملی که به سبب ترس نشان می‌دهد باعث گرفتگی عضلات دست را ستش نیز می‌گردد؛ دکتر برای معالجه و معاینه او به عمارت دایی جان می‌آید... دوستعلی خان آنقدر از درد دست را ستش که اصلاً مورد اصابت تیر قرار نگرفته می‌نالد که باعث تعجب و حیرت حاضران می‌گردد. در همین زمان اسدالله میرزا برای ربط دادن درد دست با موضوع تیر خوردن نشیمنگاه دوستعلی دلیلی کاملاً ناهماهنگ و نامتناسب می‌آورد که منجر به فضایی گروتسکی می‌گردد:

خدایا... دستم... دستم...

اسدالله میرزا باز طاقت نیاورد گفت: مومنت. اگر تمام بدنش هم خوب بشود این دست را دست دیگر تکان نمی خورد. طفلکی! خوب، معلوم است گلوله به نشیمنگاه بخورد دست راست فلج می شود! رابطه دست راست با نشیمنگاه از نظر علمی کاملاً ثابت شده است! (پزشکزاد، ۱۳۹۴: ۲۹۲).

آسپیران غیاث آبادی (همشهری مش قاسم)، برای خواستگاری اجباری و مصلحتی به عمارت دایی جان می رود. قمر دختر عزیزالسلطنه که اندکی شیرین عقل است به محض شنیدن موضوع خواستگاری بی صبرانه منتظر آمدن آسپیران غیاث آبادی است و شرط ازدواجش با آسپیران را هم داشتن زلف پُرپشت و مشکی اعلام کرده است. مکالمه‌ای که بین حاضران مجلس خواستگاری از جمله مش قاسم و اسدالله میرزا صورت می گیرد و همچنین وضعیت موی آسپیران صحنه‌ای گروتسکی با عنصر ناهماهنگی و کمیک ایجاد کرده است:

قمر گفت: حالا کجاست شوهرم؟... می دانید عمو اسدالله من می خواهم زلف پرپشت مشکی داشته باشد که بچه ام زلفه اش مثل او مشکی و قشنگ بشود!...

مش قاسم که ساکت و آرام در گوشه‌ای ایستاده بود گفت: اینکه جور در نمی آید... این کار مثل اینکه نمی خواهد جور بشود.

چرا مش قاسم، چطور مگر؟

مگر نشنیدید گفت می خواهد مردش زلف پرپشت مشکی داشته باشد.

مگر زلف آسپیران غیاث آبادی مشکی نیست؟

والله دروغ چرا؟ تا قبر آ... آن دو سه روزی که ما این همشهریمان را دیدیم کلاهش را تا رو گوشش کشیده بود پایین اما یک دفعه که ناغافل کلاهش را برداشت دیدیم یک دست سرش کچل بود... یعنی و سطش که پاک خالی بود دورش هم که دو تا شوید مو داشت لک و پیس بود...

حالا رنگ مویش سیاه بود با نه؟

والله دروغ چرا؟ تا قبر آ... همه رنگی داشت. چند تارش سفید بود، چند تاش سیاه بود، چندتاش هم حنایی...

عزیزالسلطنه به صورت خود زد: وای خدا مرگم بده! بچه ام دق می کند یک همچو کله‌ای را روی بالشتش ببیند.

اسدالله میرزا گفت: خوب خانم، آسپیران غیاث آبادی است، ردولف والانتینو که نیست، یک کلاه گیس برایش می خریم که سر و کله اش معلوم نشود. مش قاسم سری تکان داد و گفت: این را خیال نکنیم که زیر بارش برود... غیاث آبادی ها خیلی ناموسشان را دوست دارند.

مومنت، غیاث آبادیها ناموسشان روی مغز سرشان است؟! (پزشکزاد، ۱۳۹۴: ۳۲۷-۳۲۸).

در آن شبی که آقا جان همزمان با مجلس روضه خوانی و عزاداری مسلم بن عقیل (ع) که به خواست دایی جان برگزار می شود، مجلس مهمانی و پایکوبی و شادی راه می اندازد، علاوه بر نابهنجاری، از منظر تقابل صحنه‌های داستان، عنصر ناهماهنگی نیز خود را نشان می دهد؛ درواقع این بخش از رمان دربردارنده دو عنصر گروتسک «نابهنجاری» و «ناماهنگی» است که اولی به کلیت آن دو برنامه و دومی به اجزای آن‌ها ناظر است (رک: مدخل ۶-۱، نابهنجاری).

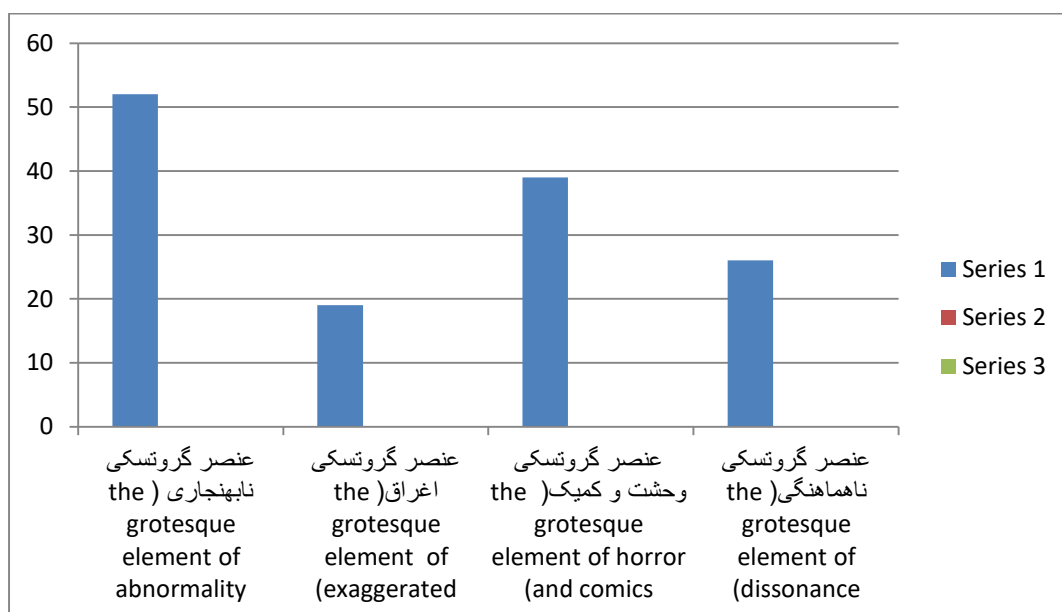
۵-۵. جدول فراوانی عناصر گروتسکی در رمان دایی جان ناپلئون

Table of abundance of grotesque elements in Dae Jan napoleons novel

تعداد (number)	شماره صفحه (page number)	عنصر گروتسکی (grotesque element)	رمان (novel)
۵۲	۱۳۷، ۹۷، ۹۶، ۷۸، ۵۹، ۵۲، ۴۷، ۳۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۵۹، ۲۷۲، ۲۸۰، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۸۱، ۳۷۶، ۳۷۳، ۳۷۰، ۳۵۴، ۳۵۱، ۳۴۶، ۳۸۶، ۳۹۷، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۶، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۵۸، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۸۵، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۰۱	ناهنجاری (abnormality)	دایی جان ناپلئون
۱۹	۴، ۲۶، ۲۶، ۴۶، ۴۹، ۷۱، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۹۲، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۳۷، ۲۴۰، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۷۴، ۴۱۲، ۵۲۷	اغراق (exaggeration)	دایی جان ناپلئون
۳۹	۵، ۶، ۱۳، ۱۵، ۲۹، ۳۴، ۴۲، ۵۲، ۶۶، ۸۱، ۱۳۲، ۱۸۱، ۱۹۱، ۲۰۲، ۲۳۴، ۲۴۷، ۲۷۹، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۱، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۲۰، ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۴۱، ۴۴۶، ۴۵۵، ۴۶۶، ۴۷۱، ۴۷۶، ۵۱۴، ۵۲۱	وحشت و کمیک (horror and comics)	دایی جان ناپلئون
۲۶	۴۵، ۶۰، ۶۱، ۸۷، ۹۱، ۱۲۴، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۷۶، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۴۸، ۳۶۳، ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۸۹، ۴۹۸، ۵۱۵، ۵۱۶	ناهماهنگی (inconsistency)	دایی جان ناپلئون

۵-۶. نمودار فراوانی عناصر گروتسکی در رمان دایی جان ناپلئون

Chart of abundance of grotesque elements in the story of uncle john napoleon



۵-۷. تحلیل داده‌های جدول و نمودار

در رمان *دایی جان ناپلئون* ۱۳۶ عنصر گروتسکی به کار رفته است که از این تعداد ۵۲ عنصر نابهنجاری، ۳۹ عنصر وحشت و کمیک، ۲۶ عنصر ناهماهنگی و ۱۹ عنصر اغراق مشاهده گردید. بیشترین بسامد عنصر گروتسکی مربوط به عنصر نابهنجاری و کمترین بسامد عنصر گروتسکی مربوط به عنصر اغراق است. عمدتاً عنصر گروتسکی نابهنجاری در داستان *دایی جان ناپلئون* از نوع نابهنجاری رفتاری و اخلاقی است، رفتارهایی برخلاف هنجارهای اجتماعی، اخلاقی و عرفی که در شخصیت‌های گوناگون این رمان منجر به ایجاد فضایی گروتسکی شده است؛ نابهنجاری از نوع روحی و روانی بسیار کم است و بیشتر در شخصیت *دایی جان* به دلیل توهمات و اختلالات ذهنی و روانی وی مشاهده می‌گردد. در عنصر گروتسکی وحشت و کمیک سوئیۀ کمیک و خنده‌ناکی آن از سوئیۀ وحشت و هراسناکی آن به مراتب قوی‌تر است زیرا همان‌طور که در سطور قبلی ذکر شد، هدف پزشک‌زاد به‌عنوان نویسنده‌ای طنزپرداز بیان واقعیات تلخ و تعصبات بی‌جا در قالبی خنده‌ناک و کمیک است تا ضمن ایجاد احساس شادی و خنده در مخاطب و خواننده، آگاهی از نکات و امور منفی اخلاقی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را نیز به او منتقل کند و به هدف غایی طنز که همانا اصلاح امور نابسامان اجتماعی، اخلاقی و... است دست یابد از این رو وجه کمیک و خنده‌آوری آثار او از برجستگی قابل ملاحظه‌ای برخوردار است. در بسیاری از صحنه‌ها و اتفاقات رمان پزشک‌زاد، موقعیت ایجاد شده در داستان، شخصیت‌ها یا کنش‌های داستانی را به گروتسک تبدیل کرده و فضایی گروتسکی را ایجاد نموده است؛ از این روی به گمان ما می‌توان گفت که گروتسک در رمان *دایی جان ناپلئون* پزشک‌زاد نوع «گروتسک ناخواسته» بر دیگر الگوهای گروتسک غلبه دارد.

نتیجه‌گیری

گروتسک شبه‌گونه‌ای چندوجهی است که در تعریفی جامع نمی‌گنجد. از یک سو مقوله‌ای برخوردار از عناصر وهمی و تخیلی است اما در عین حال با «فانتزی» تفاوت دارد. گروتسک با طنز نیز در رابطه‌ای دو جانبه و درونی درهم می‌آمیزد؛ به گونه‌ای که

به سختی می‌توان مشخص کرد کدام سمت یک اثر، طنز و کدام گروتسک است و اساساً طنز، بخش جدایی‌ناپذیر شبه‌گونه گروتسک است. اغراق هم یکی از روش‌هایی است که می‌تواند اثری را از حالت جدی خارج کند و این همان چیزی است که هم طنز و هم گروتسک در ساختار خود از آن بهره می‌برند. به سخن دیگر، خنده تهنی از شوق در گروتسک وسیله‌ای است برای بیان ضعف‌ها، کمبودها، ناهماهنگی‌ها و آگاه کردن خواننده از پستی‌ها و تبهکاری‌های جامعه. بسیاری از نویسندگان و شاعرانی که از گروتسک در آثار خود بهره گرفته‌اند، پیشامدها و بحران‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را به صورت مستقیم و غیرمستقیم تجربه کرده یا تحت تأثیر آن‌ها قرار گرفته‌اند. پژوهشگر از جمله نویسندگان ادبیات داستانی ایران است که شخصیت‌های رمان *دایی جان ناپلئون* را مانند کاریکاتوری از انسان‌های اجتماع ایران در طبقه و دوره معین به تصویر می‌کشد تا بدین وسیله مردم ایران را از تعصب‌ها و کج‌بینی‌های موجود در جامعه ایران آگاه کند تا در صدد برطرف کردن آن‌ها برآیند. آنچه در رمان *دایی جان ناپلئون* بیش از همه مشهود است تقابل بین اخلاق و عرف با اشرافیت است. گرچه موضوع اصلی رمان، عشق سعید (راوی نوجوان داستان) به لیلی دختر دایی جان است اما در خلال این عشق، موضوعات دیگری چون ترس و وحشت، ناهنجاری‌های رفتاری، اغراق در توصیفات و ناهماهنگی‌های ساختاری اشخاص و اجزای داستان موجب شکل‌گیری صحنه‌هایی گروتسکی می‌گردد. در این رمان ۱۳۶ عنصر گروتسکی به کار رفته است که از این تعداد ۵۲ عنصر نابهنجاری، ۳۹ عنصر وحشت و کمیک، ۲۶ عنصر ناهماهنگی و ۱۹ عنصر اغراق است. بیشترین بسامد عنصر گروتسکی مربوط به عنصر نابهنجاری و کمترین بسامد مربوط به عنصر اغراق است. پرکاربردترین عنصر گروتسکی در رمان *دایی جان ناپلئون* نابهنجاری است. عنصر گروتسکی نابهنجاری در این رمان از نوع نابهنجاری رفتاری، اخلاقی و عرفی است؛ یعنی رفتارهایی برخلاف هنجارهای اجتماعی، اخلاقی و عرفی. در عنصر گروتسکی وحشت و کمیک نیز سوبیه کمیک و خنده‌ناکی از سوبیه وحشت و هراسناکی آن به مراتب قوی‌تر و از فراوانی بیشتری برخوردار است. به گمان ما در این کتاب، در بسیاری از موارد که «موقعیت» شخصیت‌ها و حوادث ایجاد کرده است، فضای داستان و کار و کردار و پندار شخصیت‌ها گروتسکی شده است و از این روی موارد بسیاری از «گروتسک ناخواسته» و اجتناب‌ناپذیر در رمان *دایی جان ناپلئون* پژوهشگر می‌توان به دست داد.

منابع

- پاکباز، رویین (۱۳۷۹). *دایرةالمعارف هنر*، تهران، فرهنگ معاصر.
- پزشکزاد، ایرج (۱۳۹۴). *دایی جان ناپلئون*، چاپ سیزدهم، تهران، انتشارات صفی‌علیشاه.
- تامسون، فیلیپ (۱۳۸۴). *گروتسک در ادبیات*، ترجمه غلامرضا امامی، شیراز، انتشارات نوید شیراز.
- تامسون، فیلیپ (۱۳۹۰). *گروتسک*، ترجمه فرزانه طاهری، تهران، سعدی.
- تسلیم جهرمی، فاطمه و طالبیان، یحیی (۱۳۹۰). «تلفیق احساسات ناهمگون و متضاد (گروتسک) در طنز و مطایبه»، *فنون ادبی*، سال سوم، شماره یک، صص ۱-۲۰.
- ثابت‌قدم، خسرو (۱۳۸۳). «گروتسک در نثر ناباکوف»، *سمرقند*، شماره ۳ و ۴، صص ۲۰۱-۲۱۰.
- حیدری، خدیجه و احمد سلطانی، منیژه (۱۳۹۴). *گروتسک در آثار صادق هدایت*، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، کارشناسی ارشد.
- راستی‌یگانه، فاطمه (۱۳۸۸ الف). «جنبه‌های مذهبی گروتسک در ادبیات»، *صحنه*، شماره ۶۸، صص ۶۱-۶۵.
- راستی‌یگانه، فاطمه (۱۳۸۸ ب). «جستاری در گروتسک»، *صحنه*، شماره ۶۹، صص ۱۱۶-۱۱۸.
- سبزیان، سعید و کزازی میرجلال‌الدین (۱۳۸۸). *فرهنگ نظریه و نقد ادبی: واژگان ادبیات و حوزه‌های وابسته*، تهران: مروارید.
- شربتدار، کیوان و انصاری، شهره (۱۳۹۱). «گروتسک و ادبیات داستانی بر سی مفهوم گروتسک و کاوش مصداق‌های آن در آثار داستانی شهرام مندنی‌پور»، *ادبیات پارسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی، مطالعات فرهنگی*، شماره دوم، صص ۱۰۵ تا ۱۲۱.
- شرف‌زاده، محمدحسین و صنیع‌دانش، سپیده (۱۳۹۴). *مطالعه ابعاد گروتسک در داستان کوتاه «دست تاریک»*، دست‌روشن اثر هوشنگ گلشیری، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مرودشت، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی، کارشناسی ارشد.
- ضیایی، محمدرفیع (۱۳۷۷). «گروتسک چیست»، *کیهان کاریکاتور*، شماره ۷۵ و ۷۶، صص ۱۸-۱۹.
- کرامتی، محسن (۱۳۸۷). *فرهنگ اصطلاحات و واژگان هنرهای تجسمی انگلیسی به فارسی*، تهران، چکامه.
- کریچلی، سیمون (۱۳۸۴). *در باب طنز*، ترجمه سهیل سمی، چاپ اول، تهران، انتشارات ققنوس.
- لوتر آدامز، جیمز و ویلسون تیس (۱۳۸۹). *گروتسک در هنر و ادبیات*، ترجمه آتوسا راستی، تهران، قطره.
- محمدی‌فشارکی، حسن؛ خدادای، فضل‌الله و افشارنیا، یوسف (۱۳۹۲). «بررسی و تحلیل ساختاری گروتسک در برخی داستان‌های فارسی و خارجی»، *پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*، شماره ۱۷، صص ۸۹-۱۱۰.
- مرادی کرمانی، هوشنگ (۱۳۹۴). *بچه‌های قالی‌بافتخانه*، چاپ نهم، تهران، معین.
- مکاریک، ایرنا ریما (۱۳۸۴). *دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر*، ترجمه مهراں مهاجر، محمد نبوی، چاپ اول، تهران، نشر آگه.
- موری، پیتر و موریلیندا (۱۳۸۷). *فرهنگ هنر و هنرمندان*، ترجمه سوسن افشار، ج ۲، تهران، دایره.
- قوبی جنبه‌سرابی، پارسا و طیبه فشی (۱۳۹۰). «گروتسک (طنز آمیخته) در آثار جمالزاده»، *پایگاه مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی، دانشگاه کردستان*، سال چهارم، شماره سوم، صص ۲۴۵-۲۵۴.

Baldick, C. (1992). *The concise Oxford Dictionary of Literary Terms*, Oxford University Press.

Childs, P & Rogert, F. (2006). *The Routledge Dictionary of Literary Terms*, Routledge.

Horenby, A.S (2000). *Oxford Advanced Learners Dictionary of Current English*, Jonatan Crowther (ed). Oxford University Press.